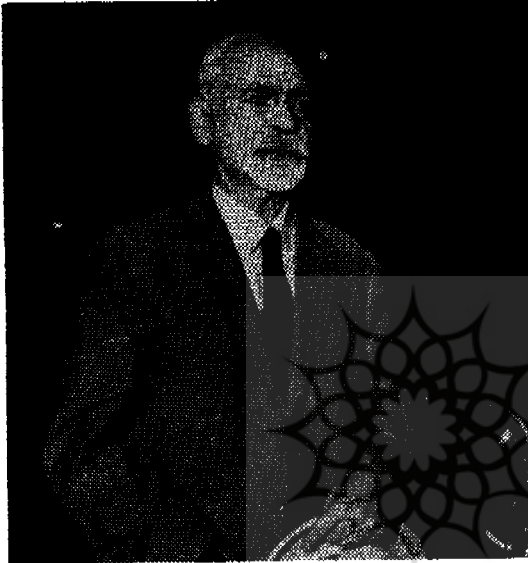


کتابی که
در عصر نادر گم شد و
با پیدایش پهلوی پیدا شد



کتابخانه سلطنتی

در عصر الجایتو و خدا بنده
در عصر شاه اسماعیل و شاه عباس
در عصر سلطان حسین و محمود
افغانی در عصر زند و فتحعلیشاه
در عصر محمدشاه و ناصرالدین
شاه و عصر مظفرالدین شاه در
در عصر رضا شاه کبیر و عصر
شاهنشاه آریامهر .

کتابخانه سلطنتی نه تنها در ایران برترین و قدیمی ترین کتابخانه است بلکه در همه کشورهای فرهنگی هم شاید با این قدمت و کیفیت کتابخانه‌هایی نفاشد .

اینجا آثار جاودانی بزرگان علم و نامداران عالم است ، و نشان صبر و حوصله شگفت حیرت‌زایی است که پادشاهان و بزرگان ایران از آن عصر که پیش از صفویه بوده است تا این عصر که روزگار اقبال ایران است و عصر شاهنشاه آریامهر است نشان داده‌اند و در جمع کردن و نگهداشتن کتاب و هنر و تذهیب و ترقیع و نقش و نگار و تزیین بکار بردند و همچنان می‌شود . بگوئیم مخازن طلای ناب و جواهر بی‌حساب با آنچه درین خزانه مکنون است درخور مقایسه نیستند . تاریخ پیدایش این کتابخانه‌ها از کتب و آثاری که درین کاخ معرفت وجود دارد تا حدی می‌توانیم معلوم کنیم زیرا این دائرة المعارف بزرگ ایران را از روزگار اولجایتو و شاه خدا بنده و شاه اسماعیل بزرگ کتابها و نوشته‌ها و یادداشت‌هایی است که می‌توانند ما را بتاریخ صحیح آن رهنمون باشند مگر آنکه پیش از عصر پادشاهان سوسی و پیش از اولجایتو و خدا بنده مغولی توصیف

این کتابخانه دشوار است زیرا که تفحص ما در تاریکی جستجو کردن است. همچنان تاریخی بدسترس ما نیست که نشان بدهد این کتابخانه در زمان تاخت و تاز محمود افغانی و همگنانش چه حالی داشته است جز همین اندازه که در عصر شاه سلطان حسین که پادشاه و پارانیش را بگرد آوردن کتابهای دینی و غیر دینی دلبستگی شایسته‌ئی بوده است برای این کتابخانه چهار عمارت رفیع ساخته و میزها و رحلها و مخزن‌هایی فراهم کرده، علمای زمان که بدربار پادشاه راه داشته‌اند از این کتابخانه بهره یافته‌اند و شایدهم در پناه همانها بسیاری از کتابها محفوظ مانده است تا بدست کتابدار نادرشاه رسیده است.

در عصر نادرشاه افشارمورخ نامی میرزا مهدیخان مؤلف کتاب دره نادری ریاست این کتابخانه را داشته است و او خود باین معنا اشارتی کرده است و چنین یاد کرده است که:

این بنده محمد مهدی بن محمد نصیر از ایام سلطنت خاقان مغفور سعید شهید (یعنی شاه سلطان حسین) تا دولت ابد مدت صاحب تأیید الهی المؤید من الرحمن شاهنشاه ایران (یعنی نادرشاه) با سعی وافق و علم کافی در این جا تحقیق کردم. ایراد این جمله باین جهت است که معلوم باشد میرزا مهدی خان پیش از نادر هم رئیس این کتابخانه بوده است یا با این کتابخانه رفت و آمد و ارتباط داشته است.

و از جمله شگفتی‌های تاریخ این کتابخانه یکی این است که در زمان ریاست منشی‌باشی نادر یعنی میرزا مهدیخان یکی از کتابهای کتابخانه گم شده است و میرزا مهدیخان را مبلتی جریمه کرده‌اند و سه روزم زندانی شده است زیرا کتابی که مفقود شده بود یکی از کتاب‌های مهم کتابخانه بوده است و نامش جهانگیر نامه و با خط فرزند جهانگیر توقیع شده پادشاه هند خود آن را بعنوان هدیه‌ئی گرانها پناذیر شاه تقدیم کرده است و غریبتر آنکه این کتاب که در عصر نادر از کتابخانه گم شده است در عصر پهلوی پیدا شده یعنی سالی پیش از کودتای سوم اسفند بدست رئیس کتابخانه رسیده مرحوم مرآت الممالک پیش از آنکه وزیر معارف بشود تفصیل پیدایش آنرا برین نشان شرح داده است :

در تاریخ بیست و چهارم ذی‌قعدة میلان میل یکهزار و سیصدوسی و پنج شهیدی عباس کتابفروش کتابی پیش من آورد که برای کتابخانه از او خریداری کنم. پس از رؤیت کتاب دیدم کتاب جهانگیر نامه خطی گرانبهایی است که در زمان نادرشاه از کتابخانه سلطنتی ربوده‌اند، پس از رؤیت کتاب مطابق استنطاق نمره دوهزار و پانصدوسی و رجوع بدسته فرد قدیم کتابخانه از قرار توضیحات فرد یکصد و هشتاد و هشت محقق شد که کتاب ذیل از کتابخانه سلطنتی است و از جمله کتبی است که در زمان پادشاه غازی نادرشاه در ایران بوده است و چون

محقق شد که این کتاب یعنی جهانگیر نامه در زمان تصدی میرزا مهدیخان مشهور بمنشی باشی ر بوده شده است و مشارالیه (یعنی مهدی عباس کتابفروش) بایستی حاضر شده کتابی را که برده بود تحویل نماید (یعنی بیاید و بگونه رسمی تحویل بدهد) و تا کنون حاضر نشده و بظرفه گذرانیده است لهذا در این تاریخ کتاب مزبور توسط این بنده درگاه جمعی کتابخانه مبارکه و تحویل شیخ المشایخ می شود بتاریخ یازدهم صفر ثیلان ثیل هزار و سیصد و سی و شش و این معنارا ما از فهرستی می فهمیم که بنام فهرس فرد دوم معروف است و بگونه دستک است که با فارسی دسته است

در عصر پادشاهان زند کتابخانه در ارگ کریم خان بوده است و شیخ علم الدین مدنی این شیخ سیف الله مدرس مدرسه خان رئیس کتابخانه بوده است و پس از شیخ، امام ویردی خان در زیر نظر داشته است ۵ و در عصر فتحعلیشاه صدر اسفهان کتابخانه را با سفهان آورده و از آن پس بتهران منتقل کرده. در عصر محمد شاه حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه اختیار کتابخانه را بعهد داده خود اونیز چند جلد کتاب در خدمت و عرفان نوشته با خط خوش تحریر و از آن پس تذهیب شده است و این جمله در کتابخانه سلطنتی است و حاجی نیز برخی از کتابهای گرانبهای کتابخانه را پسران کشورهای مصر و لبنان هدیه کرده است و شاهنامه فردوسی را که بخط میر عماد حسنی (میر معروف) بوده و پانصد مجلس تصویر با قلم بهزاد معروف داشته است بیکی از خوانین بیات برسم خلعت بخشیده است و این شاهنامه چندی دست بدست شده و تا آنکه مسیو بوافرانسوی تاجر عتیقه فروش با مبلغی گران خریده است و با مبالغی گرانتر در اروپا فروخته است و چنانچه فرد جدید مصرح است در راه فرانسه دولت تراز آن را توقیف کرده و سپس خریداری کرده است .

و بعصر ناصرالدین شاه کتابخانه سلطنتی از هر جهت مصون و محفوظ مانده است و چند هزار کتاب نیز از اطراف باو تقدیم کرده اند و برخی را هم خریده است و شمار کتابها را نزدیک بصد هزار رسانیده است و بی گمان مرقات و قطعات خوشنویسان از این شماره جدا بوده است .

ناصرالدین شاه بدرباریان خود گفته بود من خود رئیس کتابخانه ام و تصدی آنرا بهیچ کس نمیدهم و در حقیقت این پادشاه اهمی را که درباره کتاب و مرقع و تذهیب و تصویر داشته است اگر درباره همه امور سیاسی کشور میداشت ایران با تکامل و ترقی منظور نائل شده بود و از جمله کتبی که ناصرالدین شاه فراهم کرده است پنج جلد بزرگ کتاب هزار و یک شب است که در هر یک از جلدها یک صفحه قصه است با بهترین خط و بهترین تذهیب و یک صفحه مجلس مصور آن قصه است که تزیین و تلویح و زیب و زیور آنها دیدنی است و چشم از دیدنش برداشتن بغایت مشکل است و خود اون نوشته است برای هر صفحه می چه

تصویر و چه خط ده تومان پرداختیم و بنا برین معلوم است که برای چندین هزار صفحه مبالغی کلی پرداخته است .

اما دریغ که این حفظ و حراست را جانشین نالایق او مظفرالدینشاه مردکی را که از آذربایجان با خود آورده بود بالقب لسان الدوله متصدی کتابخانه کرده و بادست او کتابخانه را بیاد فنا داده است .

اعضای بیوتات برای من حکایت کردند که آن ناچوانمرد سپرده بود همه روز از خانه اش بکاخ گلستان نهار بیاورند و بر خود اکتفا سرپوش های بزرگ بگذارند و بهنگام عودت ظروف کتابی چند در زیر هر سرپوشی نهاده بوسیله نوکر صدیق خود خارج می کرد و آنچه را هم نتوانسته بود بخارج بفرستد در خانه خود ذخیره کرد و بسیاری از کتابهای قیمتی را در زیر خاک دفن کرده بسیاری را نیز پاره کرده حواشی و صورت های آنها را چیده و تپاه کرده است و رئیس بیوتات اورا قوی بسیار بمن نشان داد که همه را لسان الدوله چیده بود و مراض کرده بود و قرآن های خطی و کتابهای نفیس و صور بسیار نشان داد که در زیر خاک پوسیده آنها را در خانه لسان الدوله یافته بودند و مرحوم شیخ المشایخ و مرآت و اعتصام الملك که مأمور رسیدگی بودمانند در پشت هر یک نوشته اند این را در باغچه خانه لسان الدوله یافتیم آن را در پستو و آن دگری را در زیر زمینی زیر خاک جستجو کردیم و آن دیگری را در بالای بام خانه دیدیم .

آقای محمد علی خیام مدیر کتابفروشی خیام که آن روزها مغازه او در پشت عمارت شمس العمارة بوده است .

او برای من چنین حکایت کرد که در کشف این خیانت و تفتیش خانه لسان الدوله ناظر و وارد بوده است و کشف این موضوع برین نشان صورت گرفت که لسان الدوله پس از همه خیانت ها و غارت ها بی سرو صدا و بی آنکه کسی از خیانتش آگاه بشود از تصدی کتابخانه کناره گرفت و مستعفی گردید و سالها گذشت که گناهان او معلوم نکردیم تا آنکه بر حسب اتفاق یکی از ارباب اطلاع که مرقعات را می شناخت در بازار مرقعی را در خرید و فروخت می بیند و بههربانی گذارش می دهد شهربانی را آن روزها نظمی می نامیدند . پس نظمی بیازجویی پرداخت و در ضمن استنطاق معلوم شد که آن مرقع را از لسان الدوله خریده است، و چنان روی داد که بیک روز گروهی از کارکنان و مفتشین نظمی و محمد علی خیام و جمعی دیگر بخانه لسان الدوله رفتند و او در آغاز امر نشان نداد ولی پلیس ها و کارآگاهان در را با زور باز کردند و بخانه او درآمدند و او را در حیات خانه ایستاده و متحیر دیدند .

آقای خیام گفت در این وقت رنگ او تغییر یافته بدنش بلرزش و ارتعاش افتاد و بطوری ضعف و ناتوانی با و روی داد که نزدیک بود زمین افتد از او اجازه خواستند که خانه اش را تفتیش کنند و او خواه و ناخواه تسلیم گردید و مأمورین

تمام خانه را جستجو کردند و چیزی که خیانت او را ثابت کند نیافتند ولی ترس و بیم ورعش می که او را بحال اغماص و بی هوشی می برد کار آگاهان را معتقد کرد که گنه کار است و نزدیک بوده همه مایوس بشوند که یکی از مفتش ها بسقف سالون نگاهی کرده پیشنهاد کرد که در بالای بام بداخل شیروانی بروند و جستجو کنند ، لسان الدوله بشنیدن این پیشنهاد چنان بی حال شد که بزمین افتاد ولی مأمورین پیام برآمدند و بدرون شیروانی رفتند و فریاد برآوردند و همه را بیالادعوت کردند که بیایند و ببینند . محمدعلی خیام می گوید من هم با مأمورین پیام برآمدم و چند گاو صندوق بزرگ در داخل شیروانی دیدیم و پس از کاوش صندوق ها هزارها اوراق و نقاشی و کتاب و مرقع پراکنده دیدیم و گاو صندوقها را با زحمت باز کردند و قفل های آنها را شکسته و درون هر یک صدها کتاب و مرقع و نقاشی و تصویر یافتند که همه با مهر کتابخانه مههور بودند و در زمان همه را بالسان الدوله بنظمیه بردند . و نظمییه تمام کتابها و مرقعات و اوراق پراکنده و زیر خاک رفته را بکتابخانه آورد و بحکم دربار لسان الدوله را بزندان بردند و سالها زندانی بود و همانجا زندگی را بدرود گفت و از آن پس کتابخانه را بمردانی امین و درستکار سپردند تا آنچه پراکنده شده جمع کنند و صورتی تنظیم نمایند و فهرسی تهیه کنند و از برا مرحوم شیخ المشایخ عضدی را که مردی عارف و دانا و مطلع بود برگزیدند و مرحوم مرآت الممالک را نیز با وی همراه کردند و هر دو بکار کتابخانه پرداختند .

مرحوم مرآت الممالک که در عصر اعلیحضرت رضاشاه کبیر وزیر معارف بود و از آن پس در دوره ششم مجلس شورای ملی با من همکاری نمود و نماینده بود روزی خاطره ریاست خود را در کتابخانه سلطنتی که سرگذشت پیش از کودتا بود برین نشان یاد کرد که : من و مرحوم شیخ المشایخ عضدی در کتابخانه همکاری بودیم و با یکدیگر تصدی داشتیم و یکسال میگذشت که رنج برده بودیم و کار کرده بودیم و یک پول سیاه بمانداده بودند و هر زمان که بوزارت مالیه (یعنی دارائی) شکوه و شکایت میکردیم و حقوق خود را منذ کرمی شدیم و همچون گدایان با التماس و التجا از حق خود چیزی میخواستیم پاسخی که بما میدادند این بود که دولت حقوق پلیس را نمی تواند بپردازد و ما اگر پول داشتیم که حقوق بدهیم نخست بپلیس مملکت میدادیم که نگهبان آسایش مردم است و از شما که نگهبان کتاب هستید بیشتر سزاوار توجه است .

پس از خواهشها و التماسها و برانگیختن وسائل و وسایط سرانجام وزارت مالیه ما را احضار کرد و گفت پول که یک پشیز هم نداریم ولی چند نفر شتر داریم که می توانیم یکی از آنها را بجای حقوق بشما بدهیم .

من بشیخ المشایخ نگاه کردم و او بروی من نظاره کرد و چون چاره می نداشتیم قبول کردیم و بما دوفتر ، یک نفر شتر دادند .

مرحوم مرآت باین جا که رسید آهی اذدل بر آورد و با گونه‌ئی حزن انگیز گفت این خاطره را هرگز فراموش نمی‌کنم که من مهارشتر را بدست گرفتم و با مرحوم شیخ المشایخ در کوچه و خیابان و مسیر رهسپاران آنقدر گشتیم که خسته شدیم و مدتی حیران و سرگردان بودیم که چه بکنیم و ما تا شتر نداشتیم دچار این رنج نبودیم که آن حیوان را بی‌نواله و خوراک در کجا نگاه بداریم. آخر یک نفر کاروانسرا دار راضی شد شتر را در آنجا مجانی نگاه بدارد زیرا پولی نداشتیم که مزد نگهداری بدهیم. سه روز گذشت تا آنکه ساربانان عرب از راه در رسید و پتخردن آن شتر راغب گردید و قبول کرد که آن حیوان را بمبلغ هفده تومان و نیم خریده بهای آن را در ظرف پنج روز بتناوب بپردازد و ما از مصیبت قلب راضی گردیده سپاس خدا را بجا آوردیم و پس از پنج روز آن مبلغ را بدست آوردیم.

و درین که این جامعه هنر و فضیلت بازم از سوانح روزگار ایمن نماند و دیری نگذشت که قانع بصیری و دکتر بیانی و کسانی که همیشه باین کتابخانه چشم داشته مراقب بودند همت کردند و کتابخانه را تهی ساختند و بار اول بیست هزار جلد خطی و چاپی بنام کتابخانه ملی ازین کتابخانه بردند و شاید بشود که ما بامقولاتی دیگر نشان بدهیم که چگونه کتابهای گرانهای این دایره معرفت را ناقص و تباوه فرسوده کرده‌اند و آنچه درین گفتار یاد کردنش بیشتر ضرورت دارد این است که باید بگویم از سیصد سال پیش و شاید هم از تاریخی پیشتر تا امروز که عصر بافر و جاه شاهنشاهی پهلوی است این کتابخانه را چند بر نامه تفصیلی بوده است که مهمترین آنها چونانکه یاد کردیم فرد قدیم و فرد جدید و فهرس منشی‌باشی و دستک فرد مرآت و شیخ المشایخ عضدی است و پس از این فهرس‌ها فهرسی است که از جهات کیفیت و چگونگی بی‌نظیر است و بانوی دانشمند خانم بدری آتابای بتالیف و اشاعه آن مبادرت کرده‌اند و تاکنون سه جلد ضخیم نشر داده‌اند که هر یک گوی همای اصل و مطابق قطعات و و رسومی است که می‌نماید کریک منبع و دریک کالبد ریخته در نوع خود بی‌سابقه‌اند زیرا تا آنجا که من مطلع نه در ایران ما و نه در کتابخانه‌های مهم اروپا فهرسی با این وصف و این نقش و نگار و با این شیوه و شمار دیده نشده است و خانم بدری آتابای سالار این آکادمی بزرگ بر استی رنج بسیار برده همت و لایه داشته‌اند تا توانسته‌اند هر یک از قرآن‌ها و هر یک از قطعات و هر یک از مرقات این کتابخانه را با آنهمه زیب و زیور چنانچون اصل آنها بوجود بیاورند.

